

# یک سینه سخن

## مسعود سپند



می ماند کلید سوم مربوط به در بانک که در دست نگهبان بیرون از بانک بوده ما حساب کردیم که اگر کسی بخواهد خود را به گاوصندوق برساند باید سه کلید را با هم در دست داشته باشد ۱- کلید در بانک ۲- کلید در اطاق گاوصندوق ۳- کلید گاوصندوق. البته اگر سرقت هنگام بسته شدن بانک بوده باشد. باز هم از محل کلیدها در بانک بازید شد و معلوم شد که هر کس در بانک را شب باز کند میتواند به آسانی به این کلیدها دسترسی داشته باشد. در نتیجه بقیه دربان بانک را باید گرفت.

ماجرای رفتن بانک تهران شعبه مرکزش توی خیابان پهلوی بالاتر از چهارراه پهلوی بود و چند شعبه مادر داشت که شبها پول های نقد شعبه های کوچکتر را می بردند و به بانک های مادر تحویل میدادند. یکی از این بانک های مادر بانک تهران در سه راه قیابان نزدیک میدان کمرک در جنوب شهر تهران بود و درست در نبش سه راهی قرار داشت طرف دیگر روبروی بانک چند تا مغازه کوچک از جمله یک ساندویچ فروشی بود که بعداً فهمیدیم صاحب آن سارق سابقه دار بنام رضا ساندویچی است. نمیدانم چه سالی بود شاید سال ۱۳۵۵ یا ۵۶ بود که یک روز یک پاسبان کلانتری فکر میکنم ۱۴ (آخر بیش از سی سال از آن تاریخ میگذرد) با رئیس بانک تهران شعبه سه راه قیابان و چند کارمند و معاون کل بانک (آقای یزدانی) با یک پاسبان و پرونده ای زیر بغل وارد شدند.

معاون کل بانک آقای یزدانی نیز اطمینان میداد که رئیس و کارمندان بانک افراد شناخته شده ای هستند و بعید به نظر می رسد که اهل سرقت از بانک خودشان باشند. اما نگهبان بانک هم با کمال خونسردی می گفت من شب تا صبح جلوی بانک کشیک داده ام و در راهم به هیچ وجه باز نکرده ام. دربان بانک سبیل های بلندی داشت تا بناگوشش رسیده بود و صدای بسیار کلفت و استریونیکی داشت. ناچار برایش توضیح دادیم که اگر خود در را باز نکرده ای حتماً شخص دیگری باز کرده و حمل آنهمه پول کار آسانی نیست. در این گونه سرقت ها هر روز که از تاریخ سرقت بگذرد پول بیشتر پراکنده میشود و حتی اگر سارق اصلی دستگیر شود پیدا کردن پول به سختی میسر است ناچار مجبور شدیم بگویم سبیل های نگهبان را که هیکلی عظیم هم داشت بگیرند و از او بپرسیم تو مردی؟ می گفت بله جناب سروان و این سبیل ها را از دو طرف بکشند.

کشیدن سبیل درد شدیدی ایجاد می کند اما چاره چه بود تو تا از مأمورین از دو طرف شروع کردند به کشیدن سبیل دربان و نعره های او تا توی خیابان هم به گوش می رسید. خیلی وحشتناک بود اما چه میشد کرد. آقای یزدانی میگفت جناب سروان او آدم درستی است امکان ندارد او سارق باشد و من به او می گفتم آقای یزدانی ممکن است او آدم سالمی باشد اما دروغ میگوید. حتی اگر کلید در بانک در دست دیگری باشد او یعنی دربان بانک باید دیده باشد که در راه باز می کشند. مگر اینکه او محل کار خود را ترک کرده باشد و شخص دیگری با کلید در بانک را باز کرده و محل کلیدهای داخلی را هم داشته و سرقت را انجام داده. آقای یزدانی می پذیرفت اما باورش نمی شد که دربان بانک این کار را کرده باشد. ناچار به دربان بانک گفتم خوب فکر کن بین تو برای دست باب یا خوردن شام مثلاً به خانه ات نرفته ای یا برای یکی دو ساعت به سینما نرفته ای می گفت نه اما... تا گفتم اما چی- گفت من از آقای یزدانی خجالت می کشم حرف بزنم- به آقای یزدانی گفتم از شعبه ۸ برو بیرون وقتی او رفت نگهبان بانک گفت، راستش رضا ساندویچی که درست روبروی در بانک ساندویچ فروشی دارد و هر روز برای کارمندان بانک ساندویچ و نوشابه میآورد و با آنها دوست است، شب سرقت یک فاحشه را آورده بود توی مغازه و بمن گفت ما رفتیم تو هم برو- و من هم برای چند دقیقه رفتم. بلافاصله فهمیدیم که رضا برای بدست آوردن کلید این نقشه را کشیده که او را توی ساندویچ فروشی ببرد و وقتی لخت شد کلید را از جیب نگهبان بردارد و چون جای کلیدهای دیگر را میدانسته و در عرض نیسیاعت پول ها را داخل اتومبیل گذاشته و در بانک را بسته و کلید را مجدداً توی جیب نگهبان بانک

اداره تشخیص هویت گرفته بودیم نه تنها اعتراف نکرد بلکه با داد و فریاد مردم را به کمک می طلبید که آی مردم بیائید ببینید این مأموران با من چه میکنند- من از دست شما شکایت میکنم و بهرحال میخواست ما را بترساند اما فایده نداشت او را به اداره آگاهی بردیم و آقای مؤمنی همکارم بازجویی را آغاز کرد اما مگر رضا حرف میزد- هر چه میگفتم رضا کس پول توی خانه ات پیدا شده نگهبان بانک گفته که تو او را برای همخوابگی یک فاحشه بداخل ساندویچ فروشی برده ای می گفت دروغ می گوید میخواهد به من تهمت بزند. خوب میدانستیم سارقین سابقه دار از کتک و ضرب و شتم نمی ترسند دو میلیون تومان پول آن زمان خیلی پول بود و حاضر بود ده سال توی زندان بماند و بعد بیاید با کمال آسودگی آن پول را خرج کند. بازجویی از صبح تا ۹ شب ادامه داشت، هر چه دلیل برای رضا می آوردیم حتی دربان بانک را با او روبرو کردیم گفت نه دروغ میگه نگهبان بانک که از رضا خیلی خشم داشت میخواست او را خفه کند که چنین بلائی بر سر او آورده اما رضا حرف نمی زد- و ما هر چه می گفتم رضا پول ها کجاست قبل از اینکه از بین برود حرف بزن اگر بدست دوست و رفیقی داده ای پول از بین خواهد رفت زود حرف بزن بگو پول ها کجاست.

اما رضا ما دو تن بازجو را خسته کرده بود ولی دروغ روی دروغ می گفت و نگهبان بانک را میگفت به من تهمت میزند. ساعت ۱۰ شب هر دوی ما یعنی من و آقای مؤمنی خسته کوفته مستأصل شده بودیم خدایا چه کنیم- معاون بانک تهران آقای یزدانی هم تمام مدت بهمراه ما بود و می گفت جناب سروان کاری بکنید حرف بزنند به او می گفتم این مرد از کتک و فحش نمی ترسد باید راه دیگری انتخاب کرد. به او وعده دادیم که رضا حرف بزن مطمئن باش که رضایت بانک را می گیریم و هر چه زودتر ترا آزاد می کنیم و او می گفت من از شما و بانک شکایت می کنم که مرا اینجا آورده اید بی گناه دارم بمن تهمت میزنید. شب سختی داشت آغاز می شد قرار گذاشتیم مدتی آقای مؤمنی چرت بزند و من با رضا سرو کله بزنم بعد من سرم را روی میز بگذارم و بخوابم و آقای مؤمنی بازجویی را ادامه دهد. شاید رضا حرف بزند. ساعت ۱۲ شب بود که یکی از مأمورین خبر داد زن رضا دم در آگاهی ایستاده و نگران شوهرش هست و چون شوهرش بیگناه است میخواهد او را به خانه ببرد. آقای مؤمنی گفت همسر او را به اطاق شعبه هشت بیاورند و به رضا گفت: رضا زنت را هم گرفته ایم به جرم شرکت در سرقت، چرا که او کس پول را در خانه ات فراموش کرد پنهان کند و با تو به زندان خواهد رفت، و شروع کردیم به بازجویی از زن رضا. رضا سکوت را شکست و گفت به زنم کاری نداشته باشید و اسم او را توی پرونده نیاورید، همه چیز را می گویم. و ما فقط از او خواستیم بگوید پول ها کجاست! ساعت حدود ۲ نیمه شب بود با ماشین بانک تهران بهمراه آقای یزدانی به پارکینگ در نزدیکی های همان دو راه قیابان رفتیم. نگهبان پارکینگ در راه باز نمی کرد و می گفت تعطیل است بروید فردا بیائید اما وقتی رضا را با دست بند و یکی از مأموران را با لباس یونیفورم دید در پارکینگ را باز کرد رضا اتومبیل مرسدس بنزی را که با همان پول بانک خریده بود نشان داد. صندوق عقب بنز را که باز کردیم پر از پول بود چشمها راخیره میکرد. رضا گفت غیر از همان بسته اسکناسی را که به زنم داده ام و همین اتومبیلی که خریده ام بقیه پول ها توی صندوق عقب بنز است و من و آقای مؤمنی و آقای یزدانی از حیرت دهانمان باز مانده بود. هیچکدامان از اول عمرمان اینهمه پول را ندیده بودیم.

دنباله مطلب در صفحه ۴۳



**کامران پورشامس**  
**آیدین پورشامس**  
مشاورین املاک و سرمایه گذاری  
**Kamran Pourshams**  
**Idean Pourshams**  
Res.: (408) 879-9343  
Bus.: (408) 369-2000  
Direct: (408) 369-2020  
Cell: (408) 781-1200  
1700 Winchester Blvd. Campbell, CA 95008

**بدون پیش قسط**  
**صاحب منزل شوید**  
(Loan Amount Max. \$417,000)  
خرید منزل تا مقدار ۶۹۰,۰۰۰ دلار  
بدون پیش قسط  
برای گرفتن بهترین بهره بدون هزینه  
با من تماس حاصل نمائید.  
تبدیل وامهای قدیم به جدید  
لیست خانه های ضبط شده از طرف بانکها  
با ۴.۵ درصد کمیسیون  
خانه شما را با قیمت مناسب  
بفروش میرسانیم.  
Century 21  
Alpha Realty  
www.kipdreamhomes.com  
«ارزیابی رایگان»

**برزین صباحت**  
وکیل رسمی دادگاههای کالیفرنیا  
ANCHOR LAW GROUP APC  
Barzin Barry Sabahat, Esq.  
www.anchorlawgroup.com  
barry@anchorlawgroup.com  
◆ Divorce  
◆ Estate Planning, Trusts & Probate  
◆ Litigation  
◆ Personal Injury  
◆ DUI  
◆ طلاق  
◆ تنظیم وصیت نامه و انحصار وراثت  
◆ دعاوی حقوقی  
◆ صدمات بدنی ناشی از تصادفات  
◆ رانندگی در حال مستی  
**Anchor Law Group, APC**  
**(408) 559-1173**  
Fax: (408) 559-6153  
1975 Hamilton Ave., Suite 27, San Jose, CA 95125